

فطرت و شخصیت

علیمحمد حاضری

استاد دانشگاه تربیت مدرس

اساس بحث شخصیت، در پاسخ به مسأله چرایی و چگونگی تعینی است که هر فرد انسانی در مقایسه با دیگر ممنوعان کمابیش از آن برخوردار است و این تعین، هم برای صاحبان اقوال و آرای معتقد به فردیت و ویژه بودن انسان، ضرورت توجیه و چگونگی وقوع آن را الزام کرده است و هم سؤال مهمی فراروی جمع گرایان و کسانی که قائل به قانونمندی نوعی برای اجتماع انسانها بوده و در صدد نفی فردیت او برآمده‌اند، قرار داده است که واقعیت تنوع را چگونه توجیه می‌کنند.

علی‌رغم تعاریف متعدد و متنوعی که از شخصیت ارائه شده و اختلافات عظیمی که در خصوص نحوه تکون و عوامل مؤثر در آن وجود دارد، می‌توان به تعریف زیر به عنوان وجه مشترک بسیاری از این اقوال اشاره داشت:

یکی از موضوعات مهم و مجادله برانگیز در رشته‌های مختلف انسانی، مبحث شخصیت است که آرا و اقوال متباینی را از صاحب‌نظران و مکاتب، و تعارضی را در شعب و رشته‌های گوناگون علوم به دنبال داشته است. بحث شخصیت در رشته‌هایی چون روانشناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی از جمله مباحث مبنایی است که تسنورها و جهت‌گیریهای متفاوتی از آن نشأت گرفته، علاوه بر آنکه سایه این مبحث بر سایر موضوعات و فروع رشته‌های مذکور نیز گسترده است. مبنای نظری و آرای برخاسته از این موضوع، مکاتب و رویکردهای متنوعی را در شعبه‌های کاربردیت علوم انسانی از قبیل: مدیریت، علوم سیاسی، تعلیم و تربیت، حقوق جزا و جرم‌شناسی، پایه‌گذاری کرده است.

شخصیت عبارت است از سازمان پویایی از عوامل مؤثر در یک فرد، که موجبات سازگاری منحصر به فرد او را با محیط پیرامون فراهم می‌سازد.^۱ مهمترین اجزای این تعریف، پویایی یا عدم ثبات سازمان شخصیت فرد در طول مدت عمر و تنوع واکنشهای او در شرایط و زمانهای متفاوت از یکسو، و کیفیت انحصاری آن واکنشها در مورد هر فرد از سوی دیگر است. به عبارت دیگر اگرچه افراد در فرآیند جامعه‌پذیری، برای انطباق با ارزشها و الگوهای رفتاری و فرهنگ جامعه و قالب‌گیری شخصیتشان تحت تأثیر قرار می‌گیرند، ولی این تأثیر منجر به پیدایش محصولات قالبی از آن نوع که در سایر فعالیتها و مکانیسمهای برنامه‌ریزی شده برای تولید محصولات دلخواه رخ می‌دهد، نمی‌گردد. در توجه این تفاوت چنانچه نگرش پوزیتیویستی هم‌سنخی عالم انسان و طبیعت را مسامحتاً بپذیریم و بر آن اساس از تمثیلی قیاسی برای توضیح آن استفاده کنیم، باید بگوییم فرایندهای تولید محصولات، با دو شرط اساسی منجر به محصولات قالبی مشابه خواهد شد: اول تشابه و یکسانی در کیفیت مواد اولیه؛ دوم وحدت فرایند و عملیات اعمال شده بر این مواد. در چنین صورتی با محصولاتی کاملاً مشابه و یکنواخت مواجه خواهیم بود؛ اما با تنوع و عدم یکسانی هر یک از این دو عامل، با تنوع محصول روبرو می‌شویم، بدین معنی که عملیات واحد بر مواد مختلف، منجر به تولید محصولات ناهمگون خواهد شد و همچنین اعمال عملیات متنوع بر مواد اولیه واحد نیز محصولات متنوع به دنبال خواهد داشت و در بسیاری از موارد، تنوع ناشی از ناهمسانی در هر دو عامل است.

با استعانت از این تمثیل، تنوع رفتار یا کیفیت واکنش انسانهایی که خروجی فرایند جامعه‌پذیری و تربیت اجتماعی محسوب می‌شوند، یا به تنوع ذات و خمیرمایه

اولیه یا به تنوع مکانیسم جامعه‌پذیری یا تنوع هر دو بازگشت داده می‌شوند. غالب آرا و نظریات مطرح شده در علوم انسانی رایج در خصوص شخصیت، به نحوی در صدد توضیح همین موضوع و تأیید یا جانبداری از تأثیر یک وجه و نفی وجوه دیگر یا اختلاف در ضریب یا وزن هر یک از عوامل فوق بازگشت دارد.

عوامل مؤثر بر شخصیت

روانشناسان، جامعه‌شناسان و روانشناسان اجتماعی بر حسب تمایز نگرش خود، عنصر اصلی و تبیین‌کننده در سازمان شخصیت را به نحو ویژه‌ای ترسیم می‌کنند و علی‌رغم این تمایز، زاویه نگرش رشته‌ها در درون هر یک از شعب مذکور نیز نحله‌ها و مکاتب گوناگون نظریات خود را مطرح می‌کنند، به نحوی که یافتن وفاقی کامل در آنها مشکل است، اما در مجموع می‌توان این آرا را به شرح زیر مطرح کرد.

۱ - **عامل وراثت:** این عامل از گذشته‌های دور مورد توجه علمای اخلاق و فلسفه بوده است و امروز نیز در علم روانشناسی بیشترین توجه را به خود جلب نموده است. شاخه علم ژنتیک در زیست‌شناسی مباحث غیردقیق گذشته را به پژوهشهای علمی متقنی تبدیل نموده است و اصل این موضوع که بسیاری از خصوصیات جسمانی و روانی از طریق ژنها از والدین به فرزندان منتقل می‌گردد، اثبات شده است. با وجود این، همچنان بحث سهم عوامل ارثی در شخصیت و حدود و کیفیت تغییرات احتمالی آنها مورد مناقشه است و نگرشهایی که وزن و بهای اصلی را در تحلیل شخصیت به عوامل روانی می‌دادند، امروزه با

۱- برگرفته از دایرةالمعارف علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، ص ۵۳۱ با اندکی تصرف.

تردید بیشتری مواجه شده‌اند. وجهی از این نگرش که بعضاً به صورت مستقلی نیز مطرح می‌شود، بررسی تأثیر عوامل فیزیولوژیک بر ساختار شخصیت است.

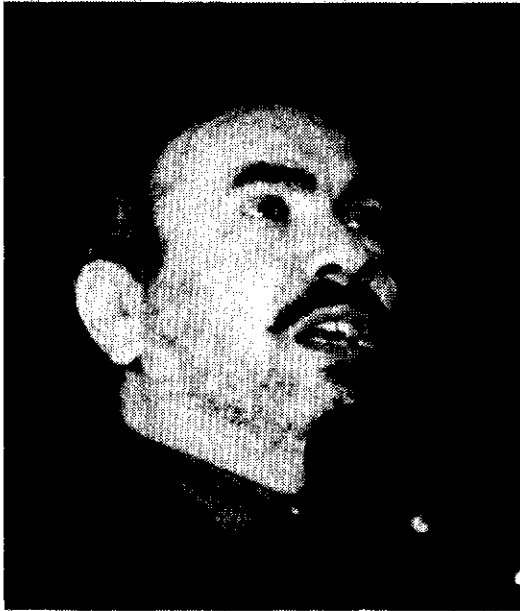
این ایده که می‌کوشد بین ساختمان جسمانی اعم از وضعیت سلسله اعصاب، کارکرد غدد، گروه خون، ترکیب چهره و استخوان‌بندی و عضلات با کیفیت روحی و روانی شخصیت افراد پیوند و رابطه برقرار کند، طی دهه‌های اوایل قرن بیستم مدافعان جدیتری داشت و کسانی چون لمبرزو، جرم‌شناس مشهور ایتالیایی، و کرچمرو شلدون، از روانشناسان برجسته، مدافع آن به حساب می‌آیند. خمیرمایه این ایده، در طب قدیم نیز که بر اساس تفکیک مزاجهای چهارگانه سامان یافته بود حضور داشت، چراکه در آن نظام طبی، مزاجهای چهارگانه ضمن آنکه براساس ویژگیهای جسمانی تبیین می‌شدند، معرف خصوصیات روانی یا مزاجهای روحی متناظر نیز بودند.

۲ - محیط طبیعی: شرایط جغرافیایی و اقلیم طبیعی که تفاوت‌هایی را در میزان دما و حرارت محیط زیست، میزان رطوبت و بارندگی، چشم‌انداز طبیعی و حاصلخیزی و وفور امکانات زیست یا خست طبیعت و کمبود نعمات را به دنبال دارد، عده‌ای را بر آن داشته است تا این کیفیتها را با روحیات و خلق و خوی مردمان پیوند دهند. عده‌ای تأثیر این عوامل را با واسطه از طریق تنوع در محصولات و منابع مورد مصرف مردمان دنبال می‌کنند، به گونه‌ای که این عوامل به عنوان زمینه تغییرات بیولوژیکی و جسمانی مطرح می‌شوند. از میان متفکران مسلمان، ابن خلدون اشارات صریحی به تأثیر محیط جغرافیایی و شرایط زیست‌محیطی بر نحوه معیشت مردمان دارد و عصبیت که وی از آن به عنوان عنصر کلیدی در تحلیل رفتار اجتماعی و خلق و خوی اقوام و ملل استفاده می‌کند، تا حد زیادی به

نحوه معیشت و زیستگاه طبیعی آنان وابسته است.

روشن است که این دیدگاه، حداکثر مدعی تأثیر محیط جغرافیایی بر روحیات مردمان هر منطقه است و به فرض اثبات چنین تأثیراتی، به استناد مشخصات جغرافیایی می‌توان تنوع روحیات مردمان دو اقلیم متفاوت را تبیین کرد، ولی این عامل نمی‌تواند در تحلیل تنوع شخصیت افراد یک اقلیم یا کسانی که شرایط زیست‌محیطی مشابهی داشته‌اند، کارساز باشد؛ در حالی که بحث از شناخت عوامل مؤثر بر شخصیت است که بنابر تعریف، تجلی انفرادی یا انحصاری آن را در هر یک از افراد جستجو می‌کند. به همین دلیل معمولاً روانشناسان و جامعه‌شناسان، تأثیر این عامل را به عنوان عامل مستقیم انکار نموده‌اند، روانشناسان آن را از طریق تأثیر در نوع اطعمه و اشربه و دیگر عوامل بدنساز، در سطح عوامل جسمانی تحلیل می‌کنند و جامعه‌شناسان، اقلیم و محیط جغرافیایی را از عوامل مؤثر در فرهنگ محسوب کرده، آنگاه از عامل فرهنگ به عنوان عامل مؤثر بر شخصیت یاد می‌کنند. صرف‌نظر از قوت استدلال و مستندات این دو گروه، هر دو نوع تحلیل مذکور به لحاظ آنکه امکان تمایز و تفاوت انفرادی افراد را ممکن الوقوع می‌سازد، می‌تواند به عنوان عوامل مؤثر بر شخصیت مورد توجه قرار گیرد.

۳ - محیط اجتماعی: طیف وسیع شبکه روابط اجتماعی فرد، اعم از اعضای خانواده، دوستان، معلمان و مربیان، همکاران یا شبکه‌های وسیعتری از همشهریان، طبقه اجتماعی فرد، همکیشان و همفکران و نظایر آن، عاملی است که صاحب‌نظران کثیری از آن به عنوان عامل مهم و تعیین‌کننده در سازمان شخصیت یاد می‌کنند. روانشناسان اجتماعی عمدتاً به روابط اجتماعی نزدیک و بیواسطه فرد که طی آن عمدتاً روابط چهره به چهره و



و ضرب‌المثلهای منظوم یا منثور ما در جهت تأیید یا حمایت از دیدگاههای مذکور مطرح شده است، به عنوان مثال مواردی چون: پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است / تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد است / چون بود اهل گوهری قابل / تربیت را در او اثر باشد / هیچ صیقل نکو نداند کرد / آهنی را که بدگهر باشد؛ مصادیقی از مضامین مدافع نقش تعیین‌کننده عنصر وراثت در شخصیت است و در مقابل، مضامینی چون: پسر نوح با بدان بنشست / خاندان نبوتش گم شد / سگ اصحاب کهف روزی چند / پی نیکان گرفت و مردم شد؛ به وضوح مؤید نظریات مدافع تأثیر محیط اجتماعی در شخصیت است. با توجه به اینکه بخش مهمی از ادبیات و معارف سنتی جامعه ما ریشه در منابع دینی دارند، بی‌گمان در ادبیات و معارف دینی ما شواهد و مؤیداتی در استظهار و حمایت از هر یک از دیدگاههای فوق می‌توان ارائه داد، به عنوان مثال تأکیدات و توصیه‌هایی که در مورد ملاکهای گزینش همسر صالح و توجه به اصالت و پاکی خاندان زوج صورت گرفته، قابل حمل بر مصالح و مفاسد ناشی از

رویاروی وجود دارد تأکید می‌کنند و در تحلیل شخصیت، به گروههای اجتماعی محیط بر فرد اصالت بیشتری می‌دهند، ولی جامعه‌شناسان از گروههای اجتماعی آغاز نموده و به سطوح وسیعتر این روابط که شامل نظام فرهنگی، ساخت سیاسی، موقعیت تاریخی، طبقه اجتماعی، سازمان حرفه‌ای و مناسبات شغلی محیط بر فرد نیز می‌شود توجه دارند. صرف‌نظر از مدعای افراطی جمع‌گرایانی که در جهت اثبات اصالت مناسبات جمعی، هرگونه هویت فردی و شخصی را انکار می‌نمودند، رویکرد غالب نزد جامعه‌شناسان فعلی به سمت تأکید بر مناسبات جمعی به عنوان یکی از اجزای تشکیل‌دهنده شخصیت، تعدیل شده است و هویت شخصی با خمیرمایه‌هایی از ویژگیهای ارثی و ذاتی که البته تا حد زیادی در معرض تندباد مناسبات اجتماعی است، به رسمیت شناخته شده است.

اشاره به عوامل یاد شده که معرف اجمال مجادلات و مباحث گسترده شخصیت در علوم انسانی است، در یک تقسیم‌بندی عامتر، قابل تحویل به دو عامل وراثت و محیط است. دیدگاههایی که بر عنصر وراثت تأکید بیشتری دارند، هویت فرد را با تعین و ثبات جدیتری تبیین می‌کنند و طرفداران تأثیرات محیطی، علی‌رغم آنکه ممکن است در نگرش جبرگرایانه به هویت فرد از تعین جبری شخصیت دفاع کنند، اما تغییرات شخصیتی ناشی از تغییرات محیطی را پذیرا هستند که از این نظر از وراثت‌گرایان متمایز می‌شوند.

تأمل در مبحث شخصیت از نگاه فرهنگ خودی

موضوع دوگانه و متعارض فوق، در سنت ادبی و فرهنگی جامعه ما نیز به وضوح قابل مشاهده است، به گونه‌ای که مضمون بسیاری از حکایات و امثله

تأثیرات وراثتی است که فرزندان را متأثر می‌سازد، و با آن همه تأکیدات بر انتخاب دوست و همشین خوب و توصیه به شرکت در محافل و مجامع ویژه ایمانی و سالم و پرهیز از روابط و همشینی‌های ناسالم، می‌تواند مؤید دیدگاههای مدافع تأثیرات محیطی قلمداد شود.

بدیهی است یکی از قلمروهایی که صاحبان نظران و پژوهندگان مسلمان باید به نحو جدی در آن به کنکاش پردازند، مباحث مذکور است تا بتوانند با اتقان بیشتری موضع شریعت کامله اسلام را در خصوص منازعات موجود در این زمینه روشن نمایند و تراحم صوری و احتمالی را با استفاده از قواعد اصولی و دیگر ملاکهای اتقان و ترجیح منابع رفع نمایند. نگارنده قصد ورود به این بحث را ندارد و اشارات فوق صرفاً برای تقریب به ذهن مطرح شده است، اما مسأله مهمی که در بحث شخصیت از نگاه معارف دینی و اسلامی قابل طرح است و می‌تواند ماهیت بحث را از سبک و سیاق متعارف و معمول آن در علوم انسانی رایج متمایز کند، بحث فطرت است.

برحسب تعریف و معنایی که از فطرت استنباط شود، مبحث شخصیت با ملاحظه آن تبیین متفاوتی می‌یابد. نگارنده مدعی ارائه تعریف یا ترجیح معنایی خاص از فطرت نیست، و این به عهده عالمان متفقه در دین است که با استفاده از منابع اصیل و اصول و معیارهای شناخته شده و روش‌شناسی خاص معارف اسلامی به آن مبادرت ورزند. در این بحث ما صرفاً می‌کوشیم معانی متفاوت ارائه شده یا معانی مفروض از بحث فطرت را با مباحث رایج شخصیت در علوم انسانی مقارنت دهیم و استنباطهای منتج از هر یک از معانی مفروض را مشخص نماییم.

در مبانی اسلامی، انسان به عنوان موجودی شناخته می‌شود که از درون دارای تمایلات و گرایشهایی است. گرایشهای درونی انسان دو گونه است: ۱- گرایشهای

حیوانی که وجه اشتراک انسان و حیوان است، نظیر غریزه حب ذات و صیانت از نفس و غریزه جنسی، این گرایشها معمولاً پایگاه فیزیولوژیک دارند؛ ۲- گرایشهای انسانی که اختصاص به انسان دارد و از عمده‌ترین وجوه ممیزه روح انسانی از حیوان می‌باشد، حقیقت جویی، فضیلت خواهی، زیبایی خواهی، خداخواهی و پرستش و تمایل به جاودانگی، برجسته‌ترین این گرایشها هستند.^۱

واژه فطرت دارای سه اصطلاح است: ۱- اصطلاح عام که هرگونه گرایش اصیل و ذاتی حیوانی و انسانی را شامل می‌شود؛ ۲- اصطلاح خاص که صرفاً شامل گرایشهای انسانی است؛ ۳- اصطلاح اخص که منحصرأ به معنای گرایش به خداوند و دین است.^۲ همچنین با استفاده از مباحثی که صاحبان نظران مسلمان در بحث فطرت یا ویژگیهای انسانی مطرح نموده‌اند، می‌توان گفت سه برداشت در مورد گرایش درونی یا ویژگیهای فطری بشر وجود دارد:

۱) بشر فطرتاً متمایل به خیر و کمال است؛ یعنی گرایش طبیعی اولیه او به خیر است و رفتارهای غیرمنطبق با این کمال جویی و حقیقت‌طلبی، یا مظهر جهل و اشتباه انسان در یافتن مصادیق است یا ناشی از فساد عارضی است که عوامل خارجی مانع از تحقق فطرت کمال‌جو شده و بر آن سرپوش گذاشته‌اند. در مجموع ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که دیدگاههای شهید مطهری در کتاب فطرت و نیز موضع آقای مصباح یزدی در کتاب جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن و نیز مؤلفان کتاب فلسفه تعلیم و تربیت دفتر همکاری حوزه و دانشگاه برای این نسق است و حضرت امام خمینی (ره) نیز در موارد مکرر به کمال جویی فطری بشر اشاره داشتند و فزونخواهی و قدرت‌طلبی انسانها را نیز

۱- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، فلسفه تعلیم و تربیت، ج ۱، ص ۴۳۶.
۲- همان، ص ۴۳۶، و نیز ر. ک: مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۸۵.

نشانه‌هایی از دریافت جاهلانه مصادیق فطرت کمال‌جو معرفی می‌کردند.^۱ آیه ۳۰ سوره روم که مشهورترین آیه مبحث فطرت است و نیز آیه ۱۷۲ سوره اعراف معروف به آیه ذره، از بارزترین مستندات این موضع هستند.^۲

۲) بشر از درون متمایل به شر و درنده خوست و اگر به خود وانهاده شود، جز شر نمی‌توان از او انتظار داشت؛ لذا از طریق مراقبت و تلاش دائمی باید بر این تمایل فائق آید که بخشی از این مراقبت و تلاش، از طریق مجاهده نفسانی خود فرد و بخشی از طریق نظارتها و کنترل‌های اجتماعی و بیرونی تأمین می‌شود. این نظریه که به نحو صریح و خالص آن در نزد صاحب‌نظران مسلمان کمتر مطرح شده است، بهترین تجلی را در بیان هابیس دارد که می‌گوید: «انسان، گرگ انسان» است.

در عین حال مضامین بسیاری از کتب اخلاقی ما بر اساس تأکید بر این وجه شیطانی و خطر بالقوه هوای نفسانی در وجود آدمی است. دیدگاه مرحوم طباطبایی در میزان و تبیینی که در خصوص میل به استخدام در انسان ارائه می‌نمایند، احتمالاً می‌تواند در این طبقه‌بندی جای داده شود. در عین حال غالب منابع اسلامی، گرایشهای حیوانی و تمایلات شرورانه انسان را ذیل گرایشهای فطری طبقه‌بندی نمی‌نمایند. همچنین غالب آنان اگر از وجود این گرایشها سخنی داشته‌اند، توأم با آن از گرایش به خیر و کمال نیز سخن گفته‌اند، که در این صورت در طبقه‌بندی حاضر، در گروه سومی قرار می‌گیرند؛ لذا شاید بتوان گفت این نظریه نزد صاحب‌نظران مسلمان مدافع ندارد.

۳) فطرت و خمیرمایه ذاتی بشر، خصلتی دوسویه دارد؛ یعنی هم کمال‌جویی و گرایش به خیر در وجودش نهفته است و هم شیطان صفتی و درنده خویی و تمایلات شرورانه با مذاقش سازگار است. این دیدگاه، فطرت یا ماهیت وجود انسان را به صورت بالقوه قادر و توانا برای

فعلیت یافتن دوگانه در دوسوی طیف خیر و شر می‌داند و خمیرمایه هر دو گونه فعلیت را در وجودش می‌یابد که برای تحقق یکی و زیر پا گذاشتن آن دیگری، شرایط و لوازم و تکالیفی مقدر شده است.

استنباط اولیه و ظاهری از آیات هفتم و هشتم سوره مبارکه شمس که از الهام تقوا و فجور در نفس انسان خبر می‌دهد، می‌تواند مدلول این نگرش قلمداد شود. شریعتی نیز در انسانشناسی خود از این نظریه دفاع کرده است و نظر خود را بیشتر مستند به گزارش خلقت دوگانه انسان از ترکیب «گل بدبو» و «روح خدایی» قرار داده است. مضمون بسیاری از کتب اخلاقی و نیز مباحث معرفت‌النفس در فلسفه اسلامی، غالباً به حضور بالقوه دوگرایش متضاد در انسان اشاره دارند و او را از صفات رذیله و هوای نفس پرهیز داده، به خیر و کمال دعوت می‌نمایند و اساس هر دو گرایش را در نفس و فطرت انسان حاضر می‌دانند، چراکه صلاح و رستگاری فرد به فعلیت رسانیدن خیر و مقابله با فعلیت یافتن رقیب شرور است.^۳

جایگاه فطرت در مباحث شخصیت

با عنایت به ملاحظات فوق و تأمل در معنای فطرت، می‌توان گفت که اعتقاد به فطرت در فرهنگ و معارف اسلامی، به طور قطع «انسانشناسی اسلامی» را از موضع ویژه‌ای برخوردار می‌سازد، که تمایز آن را با دیگر

۱- امام خمینی، چهار حدیث، حدیث حادی عشر.

۲- حدیث مشهور «کل مولود یولد علی فطره حتی یكون ابراه یهودانه وینصرانه ولیمجشانه (عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۵) نیز قابل تأویل به همین موضع است، ضمن آنکه به عوامل محیطی و خانوادگی به عنوان عوامل موثر در باز داشتن از تحقق فطرت اشاره می‌کند.

۳- آقای خسرو باقری در مقاله‌ای تحت عنوان پیشفرضهای روانشناسی اسلامی در شماره پنجم مجله حوزه و دانشگاه از این نظریه که آن را «ساختاری» نامیده است دفاع کرده است. آقای عبدالکریم سروش، نیز در کتاب تفرج صنع در مبحث از تاریخ پیاموزیم، مدافع این نظریه است.

انسانشناسیها به عنوان یک بحث جدی باید دنبال نمود، اما از آنجا که طبق تعریف شخصیت و در تبیین عوامل مؤثر آن، ما به دنبال کشف یا توضیح دلایل و نحوه وقوع تمایزات و تفاوت‌های افراد هستیم، می‌توان این تردید را مطرح کرد که: آیا اعتقاد به فطرت و برداشتهای متفاوت آن، مداخله‌ای در مبحث شخصیت خواهد داشت یا خیر؟ در این خصوص باید گفت: اگر فطرت را به عنوان یک «صفت نوعی» که تمام آحاد انسانی بهره و نصیب مساوی و مشابهی از آن برده باشند فرض شود (حداقل آنکه بهره بالقوه آنان مشابه باشد)، در این صورت به زبان ریاضی، در معادله شخصیت عدد ثابتی را وارد نموده‌ایم که با وجود تغییر در جواب معادله، نقشی در میزان تفاوت جوابها نخواهد داشت. به عبارت دیگر اگر فطرت انسانها خصایص واحد با میزان و شدت یکسانی باشد، عوامل مؤثر در تمایزات آنها چیزهای دیگری است؛ لذا در مبحث شخصیت - تا آنجا که دنبال وجوه تمایز افراد است - عنصر فطرت مداخله‌ای نخواهد داشت.

اما اگر تمایلات فطری انسان را «صفات نوعی» بدانیم و در عین حال قائل به این باشیم که سهم افراد از این صفت، بنا به دلایل مختلف از جمله تفاوت عملکرد «اسلاب و ارحام» متفاوت است. در این صورت مبحث شخصیت به مسأله شناسایی عوامل مؤثر در میزان دریافت سهم یا نصیب افراد از فطرت بر می‌گردد که از این حیث، تقریباً مشابه مسأله‌ای است که در علوم انسانی رایج در جستجوی عوامل مؤثر در شخصیت مطرح می‌شود. بدیهی است بحث در مورد شناسایی نوع عوامل و تفاوت‌های احتمالی آن، همچنان گشوده خواهد بود. همین طور اگر مقدار نصیب فطری افراد را بالقوه مساوی بدانیم، اما قائل به تفاوت ظهور و فعلیت یافتن آن براساس عوامل مختلف باشیم، باز بحث شخصیت، شناسایی زمینه‌های مساعد یا

موانع فعلیت یافتن فطرت مطرح خواهد شد که تقریباً مشابه فرض قبلی است.

تا آنجا که نگارنده دریافت کرده است، امام خمینی در شرح حدیث یازدهم از کتاب چهل حدیث، قائل به نصیب بالقوه عام، مشترک و مساوی نوع انسان از چشمه فطرت هستند؛ ولی آقای مصباح یزدی ظاهراً به تفاوت سهم قائلند؛^۱ لذا از مباحثی که صاحب‌نظران مسلمان باید آن را دنبال نمایند:

اولاً پاسخ به این سؤال است که آیا فطرت، صفت نوعی و عام است که سهم و نصیب ازلی و بالقوه افراد از آن مساوی است، یا اینکه می‌توان قائل به تفاوت نصیب شد؟ ثانیاً در فعلیت یافتن گرایشهای فطری چه عواملی مداخله دارند؟ و آیا موضع مکتب اسلام در این مبحث بر اساس همان عوامل یاد شده در علوم انسانی رایج است و اختلاف ما بر سر ضریب یا وزن هر یک از عوامل است؟ به عبارت دیگر، در این منازعه ما یکی از مکاتب خواهیم بود در کنار دیگر مکاتب که آرایش عوامل مذکور در معادله شخصیت را با ضریب معین دنبال می‌کنیم، یا قائل به عوامل جدید و مجزایی هستیم؟

پاره‌ای از صاحب‌نظران مسلمان که به این مباحث وارد شده‌اند، کوشیده‌اند تا عاملی تحت عنوان «اراده یا اختیار» را به عنوان وجه ممیزه در اندیشه اسلامی مطرح نمایند. به نظر می‌رسد اگر به لحاظ موضع این بحث، از مجادلات محض انسانشناسی صرف نظر کنیم، وارد کردن عامل اراده یا اختیار در مبحث شخصیت، به نوعی همان مسائلی را که در باب فطرت و گرایشهای فطری مطرح شد، به دنبال دارد؛ یعنی اولاً سؤال از سهم یا نصیب نوعی یا اختصاصی اراده و مقدار آن نزد هر فرد مطرح می‌شود؛ ثانیاً دلایل یا

۱- مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، صفحات ۱۸۵.

عوامل ظهور و تحقق اراده و یا موانع آن و نیز رابطه آن با دیگر عوامل مؤثر در شخصیت مطرح می‌شود. اگر مقدار ظهور و بروز اراده را در افراد، تابع قواعد و مکانیسم‌هایی قابل شناخت و محاسبه و بالمآل قابل پیش‌بینی بدانیم (حتی با فرض روشها و نظام معرفتی ویژه و متمایز از روشهای تجربی و حسی)، در واقع معادله‌ای از شخصیت خواهیم داشت که با فرض وقوع یا شناخت میزان هر یک از متغیرهای آن، نتیجه معادله معلوم خواهد شد و این با برداشت متعارف و مفروض در اراده آزاد انسان ممکن است مباین باشد. اگر هم تجلی اراده را تحت آن قواعد ندانیم، بحث را به حوزه نامعلومی احاله کرده‌ایم که براساس معیارهای متعارف بحث علمی، آن را از قلمرو معرفت حصولی خارج نموده‌ایم و به این معنا کمکی به روشنگری آن نداشته‌ایم.

بحث دیگر آن است که: اگر مطابق نظر امام خمینی (ره) و امثال ایشان، فطرت نوعی انسان را گرایش به کمال بدانیم و اختلاف افراد را تشخیص مصداق آن بیابیم، سؤال به علل تفاوت در علم و جهل افراد برای تشخیص راه صحیح یا انحرافی کمال بازگشت داده می‌شود. به عبارت دیگر مبحث عوامل مؤثر در شخصیت، به بحث عوامل مؤثر در نحوه و میزان اکتساب یا حصول علم یا معرفت حقیقی تحویل می‌شود، که ظاهراً به صورت ماهوی چندان تفاوتی با مسائل فوق‌الذکر نخواهد داشت.

شخصیت به عنوان برآیند مؤلفه‌ها

موضوع دیگری که در ارتباط با شخصیت و فطرت می‌توان مطرح کرد، طرح مبحث فطرت به عنوان یکی از مؤلفه‌های مؤثر در شخصیت است، به این نحو که اگر شخصیت را برآیند نیروهای وارده یا مؤثر بر شخص بدانیم، کشش یا تمایل فطری را به عنوان یکی از نیروهای

حاضر در صحنه فرض کنیم و برآیند این نیرو را با دیگر نیروهای مؤثر در شخصیت محاسبه نماییم، در این حالت بر اساس سه برداشت متفاوت از فطرت، سه فرض از نتیجه یا برآیند نیروها متصور است.

فرض اول: فطرت را کشش و تمایل درونی به خیر تعبیر کنیم. در این صورت، برآیند نیروها تحت تأثیر مقدار کشش فطری، به سمت خیر متحول می‌شود؛ یعنی در این نگاه همیشه شخصیت افراد بیش از آنچه محاسبات مربوط به برآیند عوامل رایج و معمول در علوم انسانی متعارف پیش‌بینی می‌کند، به سمت خیر تمایل نشان خواهد داد. در واقع عدد ثابت و مثبتی در معادله شخصیت وارد شده است که در هر حال، نتیجه معادله، بزرگتر از عدد قبل از ورود این مقدار ثابت خواهد بود.

فرض دوم: فطرت را کشش و تمایل درونی به شر تعبیر کنیم. این وضعیت نقیض حالت فوق خواهد بود و برآیند نیروها را به جهت شر تمایل خواهد کرد. به عبارت دیگر در معادله شخصیت، عددی ثابت اما با علامت منفی وارد می‌شود که نتیجه را کوچکتر از نتیجه قبلی خواهد نمود.

فرض سوم: فطرت را کشش دو سویه یا امکانی بالقوه و متساوی‌الطرفین به سمت خیر و شر بدانیم. در این فرض، عملاً عوامل مؤثر همانهایی خواهند بود که در فعلیت این کشش دو سویه دخالت دارند. به عبارت دیگر می‌توان عنصر فطرت را از معادله حذف نمود، بدون آنکه در نتیجه معادله تغییری حاصل شود، چرا که به بیان ریاضی برآیند دو نیروی متضاد از نظر جهت و متساوی‌المقدار بودن، صفر خواهد بود. با این ملاحظه می‌توان چنین پنداشت که برداشت سوم از معنی فطرت، موضع قائلین آنرا در انسانشناسی، از موضع انسانشناسیهای رایج متمایز می‌کند؛ ولی در مبحث شخصیت، نتیجه عملی موضع آنان تفاوتی با منکرین یا غیرمعتقدین به فطرت نخواهد داشت.

- ۱- اتکینسون، ریتال و همکاران؛ زمینه روانشناسی؛ ترجمه محمدتقی براهنی و همکاران، جلد دوم، انتشارات رشد، ۱۳۷۳
- ۲- ساروخانی، باقر؛ دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ انتشارات کیهان ۱۳۷۰
- ۳- کلاین برگ، اتو؛ روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه علیمحمد کاردان، جلد دوم، نشر اندیشه، ۱۳۶۳
- ۴- کوهن، بروس؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه غلامعباس توسلی، سمت، ۱۳۷۲
- ۵- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ فلسفه تعلیم و تربیت؛ جلد اول، سمت، ۱۳۷۲
- ۶- دوچ، مورتون؛ نظریه‌ها در روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه مرتضی کتبی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴
- ۷- سروش، عبدالکریم؛ تفریح صنع؛ انتشارات سروش، ۱۳۶۶
- ۸- عطاران، محمد؛ آری مریان بزرگ‌مسلمان، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۵
- ۹- باقری، خسرو؛ نگاهی دوباره به تربیت اسلامی؛ انتشارات مدرسه، چاپ سوم، ۱۳۷۴
- ۱۰- طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
- ۱۱- بهبودی، محمدباقر؛ جبر و اختیار؛ انتشارات معراجی
- ۱۲- گیدنز، انتونی؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ نشر نی، ۱۳۷۳
- ۱۳- مصباح، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸
- ۱۴- احمدی، علی‌اصغر؛ فطرت، بنیان روانشناسی اسلامی
- ۱۵- شریعتی، علی؛ اسلام شناسی
- ۱۶- شریعتی، علی؛ انسان، اسلام، مارکسیسم
- ۱۷- سیاسی، علی‌اکبر؛ نظریه‌های شخصیت؛ دانشگاه تهران، ۱۳۵۴
- ۱۸- استوتزل، ژان؛ روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷
- ۱۹- باقری، خسرو؛ پیشفرضهای روانشناسی اسلامی؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه؛ شماره ۵، زمستان، ۱۳۷۴
- ۲۰- برنجکار، رضا؛ حضور اراده در مبادی عمل؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه؛ شماره ۶، بهار ۱۳۷۵
- ۲۱- امام خمینی(ره)؛ چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۱
- ۲۲- امام خمینی(ره)؛ صحیفه نور؛ وزارت ارشاد
- ۲۳- امام خمینی(ره)؛ طلب و اراده؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار

به ملاحظات فوق این نکته را باید افزود که قائل شدن به کشش یا تمایلی درونی - به هر سو که فرض شود - از نظر نتیجه و مقدار تحقق آثار ناشی از عوامل محیطی، نقشی تشدید کننده خواهد داشت. از این نظر با بحثی مشابه مکتب تربیتی افلاطون مواجه خواهیم بود که تعلیم و تربیت را چیزی جز «ذکر» یا «یادآوری» علم ازلی نمی‌داند. بدیهی است در این نگرش، مربی با وضعیتی به مراتب سهلتر و زمینه‌ای مساعدتر مواجه خواهد بود، مشروط بر آنکه تعلیم و تربیت خود را در مسیر و منطبق با «علم نخستین» مرتب‌تری قرار دهد. بر همین اساس، فرایند جامعه‌پذیری و سازماندهی شخصیت افراد در جامعه، از طریق عنصر تشدید کننده فطری (به سمت خیر یا شر) با سرعت و شتاب به مراتب بیشتری از شرایط غیبت این عنصر محقق خواهد گردید. شاید بتوان گفت: حداقل مداخله مبحث فطرت در شخصیت، همین نقش تشدید کننده است و با برداشتها و استنباطهای دیگر از فطرت، به سطوح بیشتر و بالاتری از تمایز نیز می‌توان دست یافت.

انتظار این است که اساتید و صاحب‌نظران متفکر در دین، این حدود نظر کنج‌کاوانه و غیر مغرضانه نگارنده را - هر چند با صلاحیتهای علمی لازمه آن توأم نباشد - با دیده اغماض و شرح صدر نگرسته و اگر در آن جوهری برای تأمل بیشتر و طرح مسأله فطرت با مبانی متأثر از سؤالهایی از این سنخ یافتند، بایی برای گفت و شنود و همسویی هر چه بیشتر فراهم آید، که این خود، مقصود را تأمین خواهد نمود.